

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۱ دسمبر ۲۰۲۴

بر چه اصولی ماهیت جنگ را تعیین می‌کنند؟

شتاب گرفتن تحولات منطقه، ادامه نسل‌کشی در غزه، بمباران لبنان، سقوط حکومت «بشار اسد» و کسب قدرت سیاسی توسط تروریست‌های «تحریر الشام» در سوریه و خطر فروپاشی حکومت عراق و تهدیدات حمله نظامی اسرائیل به نیروگاه‌های هسته‌ای ایران بار دیگر ضرورت چگونگی تعیین ماهیت جنگ را مطرح می‌سازد. برای پاسخ به این مسأله به پنج نکته مهم می‌پردازیم تا روشن گردد کدام جنگ‌ها تدافعی و ملی‌اند و چه جنگ‌هایی تجاوزکارانه و ضد ملی و الحاق‌طلبانه.

یکم: عده‌ای در زمان تجاوز عراق به ایران در اثر نادانی تئوریک با الگوبرداری از جنگ‌های امپریالیستی و به ویژه جنگ امپریالیستی جهانی اول به شیوه‌ای دگماتیک و بدون توجه به این اصل لنینی «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» و باید دید در چه زمانی و در چه مکانی و در چه شرایطی و با چه انگیزه‌هایی و... عملی صورت گرفته است، به ضرب نقل‌های قول بی‌سر و ته از «لنین» و «ستالین» جنگ تحمیلی «صدام حسین» علیه ایران را جنگی میان دو ارتجاع توصیف کردند، که باید آن را به جنگ داخلی بدل کرد!؟ به نظر آنها جنگ از جانب ایران عادلانه نبود. باید افزود که جنگ ایران و عراق در مرحله اول که ایران قربانی تجاوز سیاست‌های شونیستی عراق و دسیسه‌های امریکا بود، مقاومتش عادلانه محسوب می‌شد. ولی در مرحله دوم که می‌خواست از راه کربلا، قدس را آزاد کند و به کشور عراق تجاوز نمود، ماهیت این جنگ ارتجاعی و غیر عادلانه شد و سرانجام نیز با نوشیدن جام زهر خمینی، به پایان رسید.

ولی جنگ داخلی از جانب نیروهای هوادار جنگ داخلی از جمله دار و دسته «منصور حکمت» در آن زمان («گروه سهند» که به مبارزان کمونیست تغییر نام دادند-توفان)، و «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» و چند گروه دیگر هیچ وقت انجام نشد. معلوم نشد که چرا آنها به وعده خود عمل نمی‌کنند. معلوم نبود که این شعار غیر عملی، برای آنها صرفاً یک بحث دانشگاهی بود و یا این که یک رهنمود عملی برای توده‌های مردم و اعضای خودشان به حساب می‌آمد، تا بر اساس آن رهنمودها، مبارزه عملی طبقه کارگر شکل می‌گرفت؟ هواداران این شعار هرگز نیز به میدان نیامدند تا جنگ داخلی را راه بیندازند و یا نمایشات اعتراضی در میان طبقه کارگر برای نرفتن به جبهه برپا کنند. این شعار به همان راحتی که باد شده بود، بزودی ترکید و نشان داد که مطرح‌کنندگان، خود نیز آن را زیاد جدی نمی‌گرفتند و به غیر عملی بودن آن اذعان داشتند و گرنه باید کاری کارستان می‌کردند و ایران را نجات داده و سوسیالیسم را مستقر

می‌ساختند. ذکر و خیر نیروهای آنروز مانند امروز، سرهم‌بندی کردن مشت‌ی مسائلی بود که نفهمیده بودند و می‌خواستند به نام مارکسیسم - لنینیسم به خورد جنبش دهند.

درست است که دامنهٔ اشتباهات آن نیروها در شرایط مشخص آن زمان گسترده و عملاً خطرناک نبود و ماهیت انقلابی «سازمان پیکار» را تغییر نداد، ولی الهام از آن تئوری‌ها برای توجیه تجاوز امپریالیستی به ایران در شرایط امروز خیانت‌بار و جنایت‌کارانه است.

دوم: امروز با توجه به حملهٔ اسرائیل به ایران خطر جنگ بالا گرفته است و باز هم عده‌ای از «چپ‌های» سابق شعار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی را ساز کرده‌اند. در این مقاله، فشرده‌ای از ماهیت و خصلت جنگ‌های امپریالیستی، به ویژه جنگ امپریالیستی جهانی اول را مطرح می‌کنیم تا به شرایط مشخص ایران در جهان امروز، بپردازیم.

«لنین» و بلشویک‌ها ماهیت جنگ امپریالیستی را، که در پیش بود، از همان نخستین دههٔ قرن بیستم پیش‌بینی کرده بودند. این پیش‌بینی دقیقاً در رابطه با تحول در مضمون دوران بود. ما با نقل به معنا می‌افزاییم: از اوایل قرن بیستم سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری دوران امپریالیسم، یعنی عالی‌ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری تحول یافت. از نقطهٔ نظر اقتصادی، «رقابت آزاد» به «انحصار» تبدیل گردید و از نظر سیاسی، دموکراسی بورژوائی (یعنی روبنای متناسب با رقابت آزاد) به روبنای ارتجاعی که روبنای متناسب با انحصارات است، بدل شد. در دورانی که از آن سخن می‌رود، برخی از دولت‌های اروپائی و امریکای شمالی و غیره، دیگر کاملاً به دولت‌های امپریالیستی تبدیل شده‌اند و برخی از آنها آنچنان رشد‌های غول‌آسایی می‌یابند که به سرعت دیگران را پشت سر جا می‌گذارند و با سینه‌های سپر کرده و قدبرافراشته خواهان تجدید تقسیم غنائم، مستعمرات و مواد خام می‌شوند. آنها می‌خواهند منابع غارت، «عادلان» میان همهٔ نهنگان تقسیم بشود و همین امر جنگ مابین آنان را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد - از یکسو - و از سوی دیگر ماهیت امپریالیستی جنگ را نیز مشخص می‌کند.

بر همین اساس بود که سوسیال دموکرات‌ها با توجه به تحول در مضمون دوران در همان سال ۱۹۱۲ در بیانیهٔ «کنگرهٔ بال»، تمام تصادمات محتومی را که در پیش بود، بر زمینهٔ «امپریالیسم سرمایه‌داری» ارزیابی نمودند و در همان بیانیه با وضوح کامل «جنبهٔ اشغال‌گرانه، امپریالیستی، غارت‌گرانه و برده‌کشی» جنگ را هشدار دادند. آنها معتقد بودند جنگی که در پیش است، در واقع جنگ «نهنگان» است برای بلعیدن «میهن»‌های دیگران. بدیهی است که چنین جنگی را نمی‌شد با هیچ بهانه‌ای در مورد «فلان با بهمان خلق» توجیه کرد.

سوم: جنگ امپریالیستی جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴ صحت پیش‌بینی «لنین» و بلشویک‌ها را کاملاً به اثبات رسانید و حقانیت تئوری آنها را محرز ساخت و از سوی دیگر همان جنگ، در عمل، ارتداد و ورشکستگی کامل پیشوایان انترناسیونال دوم را کاملاً عیان ساخت، آنان یکسره تصمیمات «کنگرهٔ بال» را به فراموشی سپردند و به مشاطه‌گران بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. بلشویک‌ها معتقد بودند این جنگ ماهیتاً، چه از جانب روسیه، چه از جانب فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش و غیره، جنگی است امپریالیستی، چرا که رژیم‌های حاکم بر این کشورها دیگر کاملاً به رژیم‌های ارتجاعی و امپریالیستی بدل شده‌اند، چرا که سیاست حاکم بر جنگ سیاستی امپریالیستی است (جنگ نیز ادامهٔ سیاست با وسایل دیگر است)، چرا که انگیزه‌های جنگ، انگیزه‌های امپریالیستی است و بالاخره این جنگ، جنگی کاملاً در خدمت سرمایهٔ مالی بین‌المللی، جنگی به منظور تجدید تقسیم غارت و استثمار مستعمرات - یعنی ادامهٔ «سیاست» غارت و استثمار مستعمرات و ادامهٔ «سیاست» دفاع از منافع سرمایهٔ مالی و غیره، این جنگ در واقع به تعبیر «لنین» جنگی بود میان دو گروه «ستمگر و غارتگر و بر سر چگونگی تقسیم غنائم»، در واقع کلیه کشورهایی که از آنها نام بردیم،

به قدری جنبه ارتجاعی به خود گرفته و به قدری برای سلطه بر جهان به تکاپو افتاده بودند، که هر جنگی از جانب آنان بدون شبهه می‌توانست جنگی ارتجاعی و غیر عادلانه باشد و در چنین جنگ‌هایی بود که بلشویک‌ها می‌گفتند: سوسیال دموکرات‌ها باید خواستار شکست دولت «خود» باشند و چنانچه قیام به منظور جلوگیری از جنگ به موفقیت نینجامد، از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نمایند.

بنابر این تا آنجا که به ماهیت این رژیم‌ها مربوط می‌شود، تا آنجا که به سیاست حاکم بر جنگ مربوط می‌شود، و تا آنجا که به انگیزه‌های جنگ مربوط می‌شود، این جنگ (جنگ اول جهانی) جنگی بود امپریالیستی، که چنانچه سایر عوامل (عامل عینی یعنی اعتلای واقعی انقلابی و عامل ذهنی یعنی وجود حزب بزرگ و مورد اعتماد بلشویک) آماده می‌بود، سوسیال دموکرات‌ها بایستی بدون درنگ به جنگی داخلی برای سرنگونی بورژوازی «خود» دست می‌آوردند، در چنین جنگی بدون تردید «دفاع از میهن» مضمونی خائنانه دارد که او را با سوسیالیسم هیچ گونه پیوندی نیست. در چنین جنگی از نظر بلشویک‌ها «دفاع از میهن» با سرنگونی بی چون و چرای حکومت «تزار» ملازمه دارد و در حکم «کمترین بلا» است. زیرا هیچ کمونیستی نمی‌تواند از غارت جهان، ادامه استعمار، تجاوز به کشور دیگری و نقض حقوق آنها، غارت مواد اولیه و ثروت‌های رو و زیرزمینی آنها، استثمار و به برده کشیدن ملت‌ها تحت نام «دفاع از میهن خودی» حمایت کند، مضمون چنین دفاعی سراپا خائنانه و ارتجاعی و امپریالیستی خواهد بود.

در روسیه، پس از سرنگونی تزارسیم نیز در ماهیت امپریالیستی جنگ تغییری ایجاد نشد، چرا که جنگ را همچنان بورژوازی امپریالیستی اداره می‌کرد، زیرا منشویک‌ها و «اس ار»ها (سوسیالیستهای انقلابی-توفان) به نمایندگی از جانب نمایندگان شوراهای کارگران و دهقانان (که در آن زمان در دست آنها بود) حاکمیت را به بورژوازی تسلیم نمودند و خود در حد مباشران بورژوازی و در راه «تکمیل» رفرمیستی و «راه دمساز شدن» با آن در عین تبعیت از آن (نقل از اثر «لنین»): «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان را در پیش گرفتند. پس سیاست حاکم بر جنگ - علی‌رغم شعارهای فریبنده صلح طلبی و غیره - همچنان سیاست امپریالیستی بود و بارزترین مظهر خصلت امپریالیستی جنگ از جانب روسیه، قراردادهای سرّی مربوط به تقسیم جهان و غارت کشورهای دیگر بود که تزار سابقاً با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه منعقد کرده بود (نقل از اثر لنین: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان). حکومت انتلافی، که منشویک‌ها و اس.ار.ها (سوسیال رولوسیونرها-توفان) نیز در آن شرکت داشتند، همچنان به سیاست امپریالیستی جنگ ادامه داد، چرا که هنوز هم جنگ را بورژوازی امپریالیستی اداره می‌کرد. آنان با شعار صلح به میدان آمدند، اما همچنان با همان ارتش امپریالیستی کورنیلوفی به جنگ ادامه دادند و به بلشویک‌ها می‌تاختند که چرا «نظم» ارتش را مختل می‌کنند.

ولی «لنین» و بلشویک‌ها معتقد بودند که با وجود حکومت بورژوائی، صلح امکان‌ناپذیر است و پایان جنگ فقط می‌تواند از روی نعش حکومت‌های امپریالیستی عبور کند و از همین‌رو بود که آنها شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مطرح ساختند. «لنین» می‌گفت که ماهیت جنگ امپریالیستی را نمی‌توان با «شعارهای» مذاق شیرین کن تغییر داد، این ماهیت زمانی تغییر می‌کرد که «طبقه‌ای که جنگ امپریالیستی توسط وی انجام می‌شود و به وسیله میلیون‌ها رشته (چون طناب) اقتصادی به این جنگ وابسته است، عملاً سرنگون بشود و حکومت طبقه واقعاً انقلابی، یعنی پرولتاریا جایگزین آن گردد... (نقل از اثر لنین: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»-توفان).

بنابر این ملاحظه می‌کنیم که امپریالیستی‌بودن ماهیت، سیاست و انگیزه‌های حاکم بر جنگ، شرایط لازم برای طرح تبدیل آن به جنگ داخلی است - لیکن - شرایط کافی برای فعلیت این شعار، اعتلای واقعی انقلابی در سطوح توده‌های زحمتکش و در رأس آنها طبقه کارگر و به ویژه زدودن تمامی توهمات آنان نسبت به حکومت به طور ملموس است.

بدون تردید بدون چنین اعتلای انقلابی و بدون انقلاب ۱۹۰۵ خلق‌های روسیه، که به مثابه «تمرینی» عظیم بود، طرح شعار «جنگ داخلی» فقط می‌توانست یک خودکشی صرف باشد. اما این هنوز کافی نیست، بدون حزب پولادین بلشویک مسلح به اندیشه «لنین»، حزبی که نزدیک به دو دهه فعالیت علنی، غیرعلنی و نیمه‌علنی مسلحانه و غیر مسلحانه، پارلمانی و غیرپارلمانی را پشت سر نهاده و در نبرد با منشویسم و اپورتونیسیم بین‌الملل اول آبدیده شده، بدون حزبی که هنوز در آستانه جنگ دارای ۴۰ هزار کادر کارگشته و آزموده است (تعداد آنها در دوران حکومت موقت به ۸۰ هزار و در آستانه قیام به ۲۴۰ هزار افزایش یافت-توفان)، بدون اتخاذ تاکتیک‌های دقیق و موشکافانه و غیره... دست‌یازیدن به جنگ داخلی جز آناارشی چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

«کلاویتس»، سردار بزرگ نظامی بدرستی می‌گوید که «جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است». این سخن بدان معناست که در اثر رشد ناموزون سرمایه‌داری و به هم‌خوردن توازن قوا، در آستانه جنگ، نخست مبارزه بر سر کسب منافع بیشتر، در همه عرصه‌ها از طریق مبارزه دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به پیش می‌رود و کار به جایی می‌رسد، که تقسیم منافع به اساس توازن قوای واقعی جدید نمی‌تواند صورت پذیرد و یکی از رقباء و یا گروهی از آنها، به زیر بار دیدپوشی از سهمیه خویش به نفع طرف مقابل نمی‌رود و آنوقت اسلحه است که حرف آخر را می‌زند و نشان می‌دهد که کدام طرف به علت توانائی بیشتر و قدرتمندی، نقش سرکردگی و تقسیم سهام و غنائم را به عهده می‌گیرد. همه چیز سرانجام در میدان نبرد و در نتیجه زورآزمائی نظامی تعیین می‌گردد. جنگ‌های محلی نظامی و دو جنگ جهانی، حاکی از این واقعیت بوده‌اند. پس برای شناختن ماهیت جنگ‌ها باید منافع و سیاست‌های قبل از آن را شناخت. یعنی آن سیاست‌هایی که به علت کسب منافع منجر به جنگ شده است. بر اساس شناخت از این سیاست‌هاست که می‌توان ماهیت جنگ‌ها را تعیین کرد و به موضع‌گیری درست دست زد.

«لنین» در کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» می‌نویسد: «... در این رساله ثابت شده است جنگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ از هر دو طرف، جنگی امپریالیستی (یعنی غاصبانه، غارت‌گرانه، راهزانه) یا جنگی بود که به خاطر تقسیم جهان، تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه مالی و غیره برپا شد.

زیرا بدیهی است اثبات چگونگی جنبه حقیقی اجتماعی یا به عبارت صحیح‌تر جنبه حقیقی طبقاتی جنگ را باید در تجزیه و تحلیل موقعیت عینی طبقات فرمانروای کلیه کشورهای محارب جست و جو نمود، نه در تاریخ دیپلماسی جنگ. برای مجسم ساختن این موقعیت عینی نباید مثال‌ها و اطلاعات جداگانه را در نظر گرفت (با این پیچیدگی فوق‌العاده پدیده‌های زندگی اجتماعی همیشه می‌توان مثال‌ها و اطلاعات گوناگونی به میزان فراوان برای تأیید هر نوع حکمی پیدا کرد)، بلکه حتماً باید مجموعه‌هایی از مدارک مربوط به مبانی زندگی اقتصادی کلیه کشورهای محارب و کلیه جهان را مورد بررسی قرار داد.» (نقل از پیشگفتار ترجمه فرانسوی و آلمانی (این پیشگفتار برای نخستین بار تحت عنوان «امپریالیسم و سرمایه‌دار» در «انترناسیونال کمونیستی»، شماره ۱۸، اکتوبر ۱۹۲۱ منتشر گردید (ص ۶)).

جنگ‌های امپریالیستی، جنگ‌هایی با ماهیت غارت‌گرانه برای رقیب کشورها و به بردگی کشیدن ملت‌ها هستند. جنگ‌های تجاوزکارانه استعماری، که قبل از انقلاب اکتوبر وجود داشتند، ماهیتاً با جنگ‌های امپریالیستی میان امپریالیست‌ها فرقی نمی‌کردند. ماهیت جنگ را باید از روی اهداف جنگ تعیین کرد و نه به اساس تخیلات و جهت باد و نوع شعارها و ادعاهائی که می‌کنند.

چهارم: می‌شود به صورت غیرعلمی، با هوچی‌بازی در مورد تعیین ماهیت جنگ، به ایدئولوژی رژیم و تعیین ماهیت «امپریالیستی» گفته فلان آیت‌الله و یا به واکنش قابل فهم فلان نظامی و یا مقام مسؤل ایران متوسل شد و بر گفتار آنها تعبیرات مغرضانه و یا سفیهانه خود را الصاق کرد، ولی از این گفتار بی‌پایه، ماهیت جنگ استنتاج نمی‌شود.

اگر «دونالد ترمپ» مدافع سرمایه مالی، با سخنان تهدیدآمیز و محاصره و تحریم اقتصادی غیر قانونی‌اش بیان کند، که جلوی فروش نفت ایران را می‌گیرد و دستور کار نظامی به ضد ایران را در کشوی میز کارش می‌گذارد و هواپیمای بی‌سرنشین به ایران می‌فرستد و به صورت بی‌شرمانه و غیرقانونی به حریم فضائی ایران تجاوز کند، یا امریکا با ترور «سردار سلیمانی» و یا تأیید ترورهای در ایران توسط امریکا، که توسط دست پنهان «موساد» صورت گرفته‌اند، نشان داد به دنبال چیست، آنوقت باید این تهدیدات و انگیزه‌های غارت‌گرانه امپریالیستی امریکا را جدی گرفت و آنها را غیرعادلانه و ناموجه تعبیر کرد؛ ولی اگر یک نظامی ایران در مقابل این تهدیدات و اعزام ناوگان عظیم نظامی امپریالیست امریکا، فرانسه و انگلیس به خلیج فارس و نه به خلیج مکزیکو، که واقعیت هستند و نه ادعا و تخیل، واکنش نشان داد و اظهار داشت در مقابل اقدامات مداخله‌جویانه شما، ما نیز تنگه هرگز را می‌بندیم، از این واکنش منطقی و قابل فهم نمی‌شود، اگر منطقی در کار باشد، به جنگ‌طلبی رژیم جمهوری اسلامی ایران رسید. با این منطقی مسخره و مودبیانه اگر دولتی اعلام کرد ما به کشور مفروض حمله نظامی می‌کنیم و کشور مفروض نیز اعلام کرد ما هم از خودمان مسلحانه دفاع خواهیم کرد، نمی‌شود نتیجه گرفت هر دوی این ممالک جنگ‌طلب‌اند، جنگ افروزاند و هر دو از کاربرد اسلحه دفاع می‌کنند، نمی‌شود با استدلال‌ات تبلیغاتی امپریالیست‌ها، با به دور انداختن عقل و منطقی خود، هم سخن شد و در کُر جمعی ارتجاع جهانی و تبلیغات انحصاری رسانه‌ئی آنها شرکت کرد.

خوب است برای شناخت انگیزه‌های جنگ، که انگیزه‌های امپریالیستی است، به نقل قولی از «تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» رجوع کنیم.

«... آلمان که خودش را برای جنگ امپریالیستی آماده می‌کرد، می‌خواست از انگلیس و فرانسه مستعمرات و از روسیه، اوکراین، پولند و کشورهای کرانه بالتیک را بگیرد. آلمان راه آهن بغداد را ساخته، فرمانروائی انگلیس را در شرق نزدیک مورد تهدید قرار می‌داد. انگلیس از افزایش تسلیحات بحری آلمان می‌ترسید.

روسیه تزاری برای تقسیم ترکیه کوشش می‌نمود آرزوی تصرف بغازها، که بحیره سپاه را به بحیره مدیترانه وصل می‌کند (داردانل) و تصرف استانبول را در سر داشت. تصرف گالیسی یعنی یک قسمت اتریش-هنگری نیز جزو نقشه‌های حکومت تزاری بود.

انگلیس سعی داشت رقیب خطرناک خود - آلمان را که کالاهایش پیش از جنگ روز به روز میدان کالاهای انگلیس را در بازارهای دنیا تنگتر می‌ساخت، به وسیله جنگ شکست دهد. علاوه بر این انگلیس قصد داشت، بین‌النهرین و فلسطین را از چنگ ترکیه در آورده و در مصر محکم پای بر جا شود.

سرمایه‌داران فرانسه سعی می‌کردند حوضه سار و الزاس لورن را که دارای ثروت‌های ذغال سنگ و آهن است و آلمان‌ها آن را در جنگ سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱ از فرانسه سلب کرده بودند، از آلمان پس گرفته، متصرف شوند.

بدین طریق تناقضات شدیدی که بین دو گروه دولت‌های سرمایه‌داری وجود داشت، منجر به جنگ امپریالیستی شد.

این جنگ غارت‌گرانه که برای تقسیم مجدد جهان بود، به منافع همه کشورهای امپریالیستی برمی‌خورد، این بود که بعدها جاپان، کشورهای متحد امریکا و عده‌ای از دولت‌های دیگر به این جنگ کشانده شدند. جنگ جهانی شد.

جنگ امپریالیستی از طرف بورژوازی با استتار کامل از ملت‌های خود آماده می‌گردید. هنگامی که جنگ در گرفت هر یک از حکومت‌های امپریالیستی سعی بود، مدلل نماید که وی به همسایه‌های خود هجوم نیاورده، بلکه به وی هجوم کرده‌اند. بورژوازی مقاصد حقیقی جنگ و خصلت امپریالیستی و استیلاگرانه آن را پنهان کرده و به همین وسیله ملت را فریب می‌داد.»

طبیعی بود که طبقه کارگر و توده ستمدیده نمی‌بایست جان خویش را در راه منافع امپریالیست‌ها و برده‌کردن سایر ملل از دست می‌دادند. آنها بایست کاری می‌کردند که به این وضعیت یکبار برای همیشه خاتمه داده شود و این کاری بود که بلشویک‌ها کردند.

حال جنایتکارانه است که کسی چنین وضعیتی را با شرایط تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع سپاه منطقه به ایران قیاس کند و از آن به همان نتایج جنگ داخلی در زمان جنگ جهانی اول برسد و خودش را انقلابی جا زند. کسانی فقط بر این تئوری من‌درآوردی و خاننانه اصرار می‌ورزند که ریگی در کفش دارند.

پنجم و در پایان: ایران به عکس تحلیل‌های عده‌ای «چپ‌نما و بی‌سواد سیاسی کشور امپریالیستی نیست، حتی سرمایه‌داری در آن نیز در همه زمینه‌ها هنوز انکشاف کافی را نیافته است، چه برسد به این که سرمایه‌داری ایران به عالی‌ترین مرحله رشد خود، یعنی به مرحله سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی تحول پیدا کرده باشد و سیاستش بر اساس سیاست سرمایه‌مالی تعیین شود، ایران در هیچ یک از گروهبندی‌های امپریالیستی برای غارت جهان و تقسیم غنایم شرکت ندارد، حتی امپریالیست‌ها ایران را به این دسته‌بندی‌های خود راه هم نمی‌دهند. به عکس ایران همیشه برای امپریالیست‌ها لقمه چرب و نرمی بوده است که بر سر تسلط بر آن، امپریالیست‌ها با هم درافتاده‌اند. سخن بر سر تسلط بر ایران و غارت ایران است. رژیم حاکم در ایران صرف‌نظر از ماهیت فاسد، ارتجعی و ستمگرانه خویش، تنها از موجودیت و استقلال سیاسی خود دفاع می‌کند. کمونیست‌ها باید تنها بر این اساس تاکتیک‌های انقلابی خویش را تعیین کنند. وضعیت ایران به شرایط روسیه در جنگ اول جهانی شباهتی ندارد، بلکه بیش‌تر به شرایط جنگ ضد جاپانی در چین شبیه است، با این تفاوت که کمونیست‌های ایران نه ارتش سرخی دارند و نه شخصیتی مورد احترام مردم، به نام «مائو تسه دون» که به عنوان نیروئی مستقل و قدرتمند در محاسبات سیاسی به کار آید و امکان مانور سیاسی، به اتکاء این نیروی نظامی و حمایت مردمی در چین و حمایت شوروی در عرصه جهانی دارا باشد. با کوربینی سیاسی کسی انقلابی نمی‌شود.

تئوری جنگیدن با هر دو قطب ارتجاع و توسل به جنگ داخلی در ایران یک تئوری ضدانقلابی و غیرطبقاتی و ناقض ماهیت تجاوزکارانه و غارت‌گرانه امپریالیسم است که از جانب دار و دسته‌های «منصور حکمت» در ایران برای اسارت خلق ما ساخته و پرداخته شده است. متأسفانه در میان نیروهای اپوزیسیون ایران بخش‌های صمیمی نیز وجود دارند که به کُنه این مسایل واقف نیستند و به نتیجه عملی نهائی این تئوری‌های ارتجعی و شبه انقلابی فکر نکرده‌اند. آنها در راهی گام گذارده‌اند که «منصور حکمت» نشان داده است. هدف وی حذف لنینیسم و تظہیر امپریالیسم بود. برای وی تنها میلیتاریسم امریکا وجود داشت که می‌شد به ضد آن مبارزه کرد. وی مخالف ایجاد یک جنبش وسیع ضدامپریالیستی بود. جنبش ضدمیلیتاریستی باید جایگزین مبارزه ضدامپریالیستی می‌شد. وی تمام مبارزه اجتماعی را از مضمون طبقاتی آن جدا کرد و به خورد جنبش کمونیستی ایران داد. این مجموعه هنوز از تئوری‌های «منصور حکمت» تغذیه می‌کند و بیمار است.

این عده چه بخواهند و چه ناآگاه باشند، در کنار امپریالیسم قرار دارند. آنها خودشان را پشت نقاب مبارزه علیه جنایات جمهوری اسلامی پنهان کرده‌اند و کسانی را که به ضدامپریالیسم و صهیونیسم برای آزادی ایران پیکار می‌کنند، مدافعان جمهوری اسلامی قلمداد می‌کنند تا همدستی خویش را با همه سازمان‌های ساخته و پرداخته امپریالیستی، که در زیر عناوین پرطمطراق «حقوق بشر» و «حقوق قومیت‌ها»، «ادیان اقلیت» و «یا سازمان‌های مشکوک «توسعه دموکراسی» و... پنهان کرده‌اند، بیوشانند. برای آزادی مردم ایران و نابودی استثمار تنها یک راه وجود دارد و آنهم پیوند مبارزه دموکراتیک با مبارزه ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی است. مبارزه در راه سرنگونی رژیم

سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برای سوسیالیسم صورت می‌گیرد و نه فقط برای تغییر رژیم. این مبارزه تنها با دست مردم ایران اکثریت کارگران و زحمتکشان و تحت رهبری حزب واحد لنینی طبقه کارگر عملی و انقلابی است و این امر از مسیر مبارزه به ضدامپریالیسم و صهیونیسم می‌گذرد.